

نگاه

پنج نکته درباره فیلم «کبی برابر اصل»

«زندگی در زمان حال»

محمد حمیدی

■ «کبی برابر اصل» ساخته جدید عباس کیارستمی است که این روزها مدام در پاش شنیده می‌شود. داستان فیلم درباره نویسنده انگلیسی، جیمز میلر (با بازی ویلیام شیمپل) است که کنایش برنده جایزه بهترین ترجمه سال شده‌است؛ نویسنده برگزیده، برای انجام مصاحبه مطبوعاتی، عازم فلورانس می‌شود و در این سفر با زانی (ژولیت بینوش که صاحب یک گالری هنری است) آشنا می‌شود و بحث‌های مختلفی درباره او بودن و کبی بودن اشیای عتیقه، میان آنها انجام می‌شود.

در «کبی برابر اصل» کیارستمی همانند سایر فیلم‌هایش، مخاطب را به سفری می‌برد که پایانش، مفهوم زندگی را به سادگی بیان می‌کند؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت که این فیلم، تلاشی است برای آموختن مفهوم ساده زندگی به کسانی که تنها به یک کبی از زندگی قناعت کرده‌اند و اصل آن را در ک نمی‌کنند.

تضاد دیدگاه دو انسان، یکی صاحب گالری هنری که بسیار ساده می‌بیند، بسیار عاشقانه می‌اندیشد، زندگی را لمس می‌کند و شوق بسیاری برای زندگی کردن دارد و دیگری انسانی که در زمان حال زندگی می‌کند و مواجهه با نویسنده‌ای که غرق در کارش است و درباره مفهوم زندگی، به بن بست رسیده، پایه و اساس روایت این فیلم را تشکیل می‌دهد.

در این فیلم؛ زن، مرد نویسنده را به یک سفر می‌برد، سفری که با سکانس عبور ماشین از خیابانی که دو طرف آن، ساختمان‌های سر به فلک کشیده‌ای که تا مسیر آن را بر روی شیشه ماشین می‌بینیم، آغاز می‌شود. در این سفر از ابتدای خواسته خود را بیان می‌کنند؛ در ادامه سفر و با خروج از فضای شهری، مخاطب به همراه شخصیت‌های داستان، وارد محیطی سرسبز و جاده‌ای پر پیچ و خم و روستایی می‌شود. با خروج از مسیر شهری، ما واضح این دو نفر را می‌بینیم. در هر نمایی، یک نفر دیده می‌شود و آدم‌ها را تنها می‌بینیم؛ تا فتره فته وارد زندگی درونی آنها شویم. با رسیدن آنها به مقصدی که زن پیشنهاد کرده و قرار است مرد را سورپرایز کند، از اینجا به بعد دیگر دوربین روی دست است. به هر جایی که وارد می‌شویم، شادی و زندگی را از نزدیک و از دید آدم‌های ساده و زن که ساده و صمیمی نگاه می‌کند، می‌بینیم. همه جا لباس سفید عروسی به چشم می‌خورد. در این سفر هر جایی که موایل زن زنگ می‌خورد، دیالوگ‌های او را می‌شنویم و مکمل‌لعمل‌های او را از نزدیک مشاهده می‌کنیم؛ در حالی که در مورد مرد این گونه نیست. در سکانس کافی شاپ، مالک آنجا که یک پیرزن



است، به اشتباه آنها را یک زوج تلقی می‌کند. هر دو آنها بدون اینکه به روی خودشان بیاورند، به نوعی شروع به کشف یکدیگر می‌کنند؛ زن راجع به از دواج شکست خورده‌اش صحبت می‌کند. در سکانس کافه، چینش این سو و آن سوی پنجره، کاملاً دوگانگی شخصیت‌های اصلی را نمایان می‌کند. در ادامه سفر، جایی که زن و مرد در کنار حوضچه آب، مشغول بحث کردن در مورد ارزش هنری و نسخه اصل و بدل مجسمه داود، ساخته میکل آنژ هستند؛ از دیدگاه زن، تنها اصل موضوع، یعنی همراهی یک زن و مرد در مجسمه اهمیت دارد ولی از مرد دید، تنها خود مجسمه اهمیت دارد. آن سوی حوضچه، همه لباس عروسی بر تن دارند و شادی و خوشحالی می‌کنند ولی شخصیت مرد، پشت به حوضچه ایستاده و جای دیگری را نگاه می‌کند؛ این بخش از فیلم، زن و شوهر توریست سالخورده‌ای (نقش مرد به وسیله فیلم‌نامه‌نویس مشهور فرانسوی ژان کلود کربیر، با ظرافت بازی می‌شود) که با آنها بر خورد و محبت کردن را تنها راه حل موجود برای حل مشکل، به مرد پیشنهاد می‌کنند.

در دستوران هم، آن سوی پنجره پر از گل، درخت، نور و رفقی و شادی است که همه اینها در نقطه‌نظر شخصیت زن که همگی جلوه‌ای از زندگی هستند، قرار دارند و از سوی دیگر در نقطه‌نظر مرد، انبوهی شیشه می‌بینیم و باز هم تاکید دیگری بر نیازهای آنها می‌شود. زن در دستوران فرصت می‌یابد که خود را بیابا راید اما مرد باز هم نمی‌بیند چون اصلاً آنجا نیست و در اکنون زندگی نمی‌کند. مرد تنها به یک نوشیدنی فکر می‌کند و به بیشتر زن به بهانه تعویض لباس، داخل کلیسای می‌شود و دعا می‌کند. به گفته خودش برای پیدا کردن جایی برای تنهایی به کلیسا می‌رود. آنها سپس به هتلی می‌روند که زن ۱۵ سال پیش آنجا بوده است. در آنجا زن، مرد را از پله‌ها هتل بالا می‌برد، بر خلاف سکانشی که در ابتدای فیلم است وزن، مرد را از پله‌ها پایین می‌آورد و سوار ماشین می‌شوند و به این سفر می‌آیند. در واقع سفر با پایین آمدن از پله‌ها شروع می‌شود و بالا رفتن از پله‌ها پایان می‌یابد. فیلم سرشار از دیالوگ است اما ویژگی برجسته فیلم، ما به‌ازای تصویری دیالوگ‌ها را کثر سکانس هاست و گاهی نیاز به شنیدن دیالوگ‌ها، احساس نمی‌شود یعنی اگر فیلم صدا نداشته باشد (به استثنای صدای ریزش آب در سکانس میدان شهر در کنار حوضچه و صدای زیبای آکاژئون در بخش‌های پایانی) از انباط تماشاگر با فیلم، هیچ کلاه قلع نمی‌شود.



احمد طالبی‌نژاد

سلام آقای سینیایی. حال شما چطور است؟ کم پیدااید. لاید شما هم مثل بنده خانه نشینی را بر نان به نرخ کیند بنده دلم برایتان حساسی تنگ شده‌است. معقول پیشترها سالی چند بار در محافل سینمایی شما را می‌دیدیم و در جریان کارهای تان تا زمان قرار می‌گرفتیم اما این روزها نه تنها شما را نمی‌بینم، بلکه در رسانه‌ها هم خبری از تان نیست. لاید دوستان جوان رسانه‌ای فکر می‌کنند دوران نسل شما گذشته و حرف تازه‌ای برای امروزی‌ها ندارید. خب حق هم دارند. آخر کی و کجا درباره نقش شما و برخی دیگر از هم‌سلان‌تان حرفی زده یا نوشته شده که جوانان امروزی شما را به جابیاورند؟ از کجا باید بداند که شما دو فیلم سینمایی غیرمتعارف

و غیرسفار شمس در باره حوادث انقلاب ساخته‌اید؟ «زنه باد و هیولای درون» را می‌گویم که در جو پرالتهاب سال‌های نخست انقلاب، به اندازه کافی قدر ندیدند. «هیولای درون» هنوز هم به لحاظ مضمونی فیلم ارزشمندی است. چون از تبدیل شدن انسان به هیولا در برخی حرفه‌ها حرف می‌زند. این نسل باید بداند که شما تنی چند از بهترین بازیگران را به سینما معرفی کرده‌اید. مهدی هاشمی در «زنه باد»، شهاب میخیتیار و زنده یاد اسماعیل محمدی در «هیولای درون»، مهدی احمدی در «در کوچه‌های عشق»، حمید فرخ‌نژاد در «عروس آتش» و... کجا به آنها گفته شده که سینمای مستند ایران، بسیار مدیون شما به ویژه هم‌سلان‌تان است. شما این نوع فیلم را در دورانی که مستند فقط کاربرد رسانه‌ای داشت و توقع دیگری از آن نمی‌رفت، به یک مقوله هنری تبدیل کردید. یادم هست در سال اول دانشجویی ام مستند «حاج مصور الملکی» شما را دیدم و متوجه شدم که می‌شود در مستند هم تخیل به کار بست. جایی که نقاش پیر با دست و پای لرزان در پارک قدم می‌زند و تخیلاتش در مقابل چشمانش جان می‌گیرند. آنجا بود که فهمیدم در مستند هم می‌شود تخیل به کار برد. البته پیش از این در برخی آثار مستند تجربه‌گر شاهد در هم آمیزی واقعیت و خیال بوده‌ایم. از جمله مستند فرم‌گرای «بامداد جدی» ساخته احمد فاروقی قاجار اما آن فیلم اساساً فرم‌گر بود در حالی که «حاج مصور الملکی»، مستند «یوگرافیک است و لحن و زبان ساده‌ای دارد. بعدها که بیشتر با آثار شما آشنا شدم، متوجه شدم که شما فرم را از دل موضوع‌هایی که انتخاب می‌کنید، در می‌آورید. مثل کاری که در مستند درخشان، در معرفی ژازه طباطبایی

دیار کرده‌اید ولی به اندازه‌ها برخی نوآمدان از مواهب مادی این همه تلاش برای فرهنگ این سرزمین بر خورار نشده‌اید، با خود می‌گویم چه پوست کلفتی دارد این آقای سینیایی؟ مگر می‌شود در شرایطی که همه چهار نعل دارند به سوی کسب در آمد و شهرت می‌تازند، انسان فرهیخته‌ای مثل شما، همچنان از منظر آرمان هنری به سینما فکر کند؟ می‌دانم که شما برای اینکه تن به ساختن هر فیلمی ندهید، مشکلات مادی‌تان را با تولید فیلم‌های صنعتی بر طرف می‌کنید اما در آن عرصه هم مهر

و امضای خود را بر پای ساخته‌ایتان حک می‌کنید.

چون حتماً به آنچه می‌سازید، اعتقاد دارید. در بین آثار سفارشی‌تان من چند تایی را دیده‌ام. از جمله «آخرین

نامه احمد طالبی نژاد به خسرو سینیایی به بهانه نمایش مستندهایش

تاریخ در باره همه قضاوت نهایی را خواهد کرد



حلقه زنجیر» که درباره صنعت بسته‌بندی است و این صنعت مهجور را به شکل بسیار جذابی معرفی می‌کند. از بین چند اثری هم که برای فولاد مبار که ساخته‌اید، «به کوه مهربان ببیندش» به نظرم فیلم جذابی است که فارغ از موضوع هم، خود یک اثر مستقل سینمایی است اما کمتر کسی از این همه تلاش شما با خبر است. حتی من که شما را می‌شناسم و دوستان دارم، از آخرین تلاش‌های‌تان بی خبریم. یادتان هست ، ۱۲۰۱ سال پیش به من گفتید «دیگر تدریس نخواهم کرد. بهترین سال‌های عمرم صرف تدریس و مستندسازی شد. دیگر این روال را ادامه نخواهم داد.

تو هم اگر به سعادت خودت فکر می‌کنی، دست از نوشتن نقد بردار و فیلمت را بساز؛ نمی‌شود بین این دو دنیا معلق ماند. من تکلیفم را با خودم روشن کرده‌ام» حاصل آن تصمیم یکسی دو سال بعد، به خلق موفق ترین فیلم شما در اکران عمومی یعنی «عروس آتش» انجامید. موفقیت آن فیلم برای دوستداران شما و آثارتان نویدبخش حضور پرنرنگ و تاثیر گذارتان در سینمای داستانی ایران بود اما این اتفاق نیفتاد. نمی‌دانم چرا؟! انتظار می‌رفت پس از سال‌ها سکوت، حالا که شرایط مناسبی – به لحاظ مالی –پیش آمده، تا دیر نشده، دست بچینانید و آثار دیگری خلق کنید. نه اینکه نکردید «گفت‌وگو با یاد» را ساختید که به عنوان مستندی

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

داستانی درباره نویسنده بزرگ ایران، صادق هدایت فیلم خوبی است ولی برای مخاطب خاص جذاب است، نه برای انبوه مخاطبانی که در جشنواره فجر کی «عروس آتش» هم حضور داشت، آن را به عنوان بهترین فیلم از نگاه تماشاگران انتخاب کردند.

پس از آن فیلم دایم در خبر‌ها از شروع فیلم تازه شما با همان مضمون اجتماعی می‌خواندیم اما عملاً خبری نشد که نشد تا امروز. هر کس دیگری جای شما بود از آن تنور داغ، نان‌های بیشتری در می‌آورد. دست کم دو سالی یک فیلم از شما باید به سینمای ایران هدیه می‌شد که نشد. نمی‌دانم این سکوت و بی‌علاقگی به شرایط را باید به حساب نجابت شما گذاشت که در آن هیچ شکی ندارم، یا به حساب محافظه‌کاری‌تان؟ تا آنجا که می‌دانم اگر رگ سیدی‌تان بجنبید، در عصیان علیه بی‌عدالتی، کوتاه نمی‌آیید. یادتان هست آن سالی را که یک نماینده از سوی جشنواره فیلم مستند «سینما دروئل» فرانسه

به ایران آمده بود و یکی از هم‌سلان‌تان که همیشه یز مخالف خوانی هم داده و همیشه هم بر موج سوار بوده و با پول دولت فیلم ساخته و خود را فیلمساز معترض معرفی کرده، آن نماینده را به میهمانی خانه‌اش فرا خوانده و فیلم‌های خود و نزدیکش را به عنوان کلیت سینمای مستند ایران به او نشان داده و از میان آثار متعدد محافظه‌کار «آوایی که عتیقه می‌شود» که جزو نخستین ساخته‌های‌تان است را به او نشان داده بود.

در حالی که پس از آن شما چهل، پنجاه فیلم دیگر هم ساخته بودید و همین نکته باعث ختم حیرت‌انگیز شما شد و در جلسه مجمع عمومی انجمن مستند سازان، فریاد اعتراض برداشتید و کارت عضویت‌تان را پاره کرد، جلسه و انجمن را برای همیشه ترک کردید. هیچ کس تا آن روز شما را تا این حد خشمگین ندیده بود. چون حق با شما بود. از آن روز آن مستندساز هم‌نسل شما که پیش از آن برایم مورد احترام بود، از چشم افتاد. بعدها البته از یکی دیگر از هم‌سلان‌تان شنیدم که آن اقدار راه انداختن بازی‌های پشت پرده برای گرفتن نشان‌ها و دیگر امتیازها هم سابقه طولانی دارد. آقای سینیایی، زمان می‌گذرد و تاریخ درباره همه قضاوت نهایی را خواهد کرد. درباره شما هم به استناد حجم آثار مستند، نیمه مستند و داستانی‌تان قضاوت نهایی خواهد شد. ولی من دلم گاهی برای لحظه‌هایی از «در کوچه‌های عشق» یار در خانه، کوچه پاییز، عروس آتش و...» و بیشتر برای روی خوش و خلق نیکوی شما با آن همه توانایی بالقوه در ادبیات، سینما، نقاشی و موسیقی تنگ می‌شود. می‌دانم که شما هرگز بیکار نمی‌نشیند. حتماً این روزها هم در حال خلق کردن اثری هستید، خب ما را هم در جریان بگذارید.

اگران شد، چند سینما در تهران و شهرستان تخلفات بسیار بزرگی انجام دادند، که با شکایت من و همسرم جریمه شدند، اما نتیجه آن بود که همین سینماها از نشان دادن فیلم «تسویه حساب» و «یکی از ما دو نفر» سرباز زدند که به نوعی مارا آتتیه‌کنند. ولی عیبی ندارد آدم ماندن، هزینه‌های خودش را دارد. سعی می‌کنیم آدم باعینم تا ثروتمند. تربیت پایه من و همسرم به ما می‌گوید که در هر شرایطی حقیقت را در نظر داشته باشیم و انسانی عمل کنیم، حتی اگر به ضرر کوتاه‌مدت ما باشد. بنابراین سارا را آفریدم تا نشان بدهم حتی اگر به‌خاطر حفظ اصول تحقیر می‌شود، چادرش آتش می‌گیرد و مورد تهدید قرار می‌گیرد، اما در نهایت انسان می‌ماند و برنده واقعی اوست. سارا در تمام فیلم‌ها، نه با کسی لج می‌کند نه برای کسی مشکلی ایجاد می‌کند. او فقط می‌خواهد طبق اصول زندگی کند و آدم بماند. اما نمی‌گذارد. این فیلم می‌خواهد به شکل سمبلیک کنشوار را نشان دهد که آدم بودن حقیقتاً سخت شده‌است. ادبیات و فرهنگ کهن ما به آدم بودن اصرار دارد اما جامعه به طرف آدم‌ستیزی پیش می‌رود.

شما همیشه دگور را به دلیل اینکه آرتیستک هستید خودتان می‌سازید.

بله آقای نیک‌بین با همکاری خواهرم، آریتا میلانی اغلب دو کور را از جمله اتاق سسار، آهسته‌سین مشاور و... در که خانه بزرگ قدیمی خالی، دکور زدند و کلیه وسایل مناسب فضاها و شخصیت‌ها را برای چیدن به ساختمان منتقل شده‌است.

در مورد با یان فیلم بگوید؛ ضمن اینکه به تماشاگر نشان می‌دهد که علاقه‌ای بین سارا و بابک وجود دارد از سویی نتیجه دعواه تماشاگر را منعکس نمی‌کند؟ شاید این طور باشد. به هر حال فیلم پایان خوشی ندارد. اما امید را هم از تماشاگر نمی‌گیرد. همه چیز بستگی به تغییر فکر و نگرش بابک دارد. آنچه برای من مهم است این است که سارا بر روی اصولی که به آن اعتقاد دارد، ایستاده‌است. شاید باورتان نشود فقط برای یک جمله سارا که می‌گوید: «چه توهمی» با چند روان شناس به بحث نشستم. خیلی از مردان جوان گروه ما معتقد بودند که سارا نباید در جواب بابک که می‌گوید: «تو منو دوست داشتی» بگوید: «چه توهمی»! اما متخصصان امر معتقد بودند که او باید روی اصول خود بایستد، وقتی سسارا از بابک جدا می‌شود بابک رفتن او را می‌نگرد، فکر می‌کند، فکر می‌کند و باز تصمیم می‌گیرد دنبال او برود و این یعنی امید تغییر در شخصیت بابک وجود دارد.

آینه‌های روبرو

تصمیم برای ماندن و رفتن

ستار اورکی

■ موسیقی متن در فیلم «جدایی نادر از سیمین» بیشتر به منظور نشان دادن و القای آهنگ فروپاشی روابط انسانی در سکانس پایانی فیلم شنیده می‌شود. اصغر فرهادی به‌عنوان کارگردان بر فیلمنامه‌احاطه کامل داشت و قصه خود را به خوبی می‌شناخت و زمانی که برای ساخت موسیقی با هم به مشورت نشستیم تاکید کرد: به‌دلیل روایت دقیق داستان و نمایش بخشی از واقعیت‌های موجود در زندگی انسان امروز، وجود موسیقی از ابتدای فیلم نیاز نیست چرا که داستان به گونه‌ای است که آهنگ زندگی و یک تصمیم برای ماندن یا رفتن را در بردارد. طبق توافق انجام شده بین من و فرهادی موسیقی این فیلم تنها در سکانس پایانی فیلم و تیتراژ نهایی مورد استفاده قرار گرفت و برای رسیدن به آنچه فرهادی در نظر داشت از صدای ساز پیانو استفاده کرد؛ البته ناگفته نماند تصمیم برای استفاده از این ساز به عنوان ساز اصلی از پلان‌های فیلم بیرون آمد به این معنا که در طول فیلم یک سکانس وجود دارد که کارگران مشغول بالا بردن ساز پیانو هستند. این سکانس به این دلیل نشان داده شد که پیانو در عین حال که قدرتمند به نظر می‌رسد بسیار ظریف و شکننده است و فرهادی نیز بر این تاکید بسیار داشت که نمایش این ساز روایت تلویحی از فیلم است و از من خواست صدای پیانو در موسیقی این فیلم به کار برود و من هم طبق نظر ایشان کار کردم و در نهایت متوجه شدم استفاده از این ساز هوشمندی ویژه‌ای از سوی فرهادی بود؛ البته ناگفته نماند اصغر فرهادی هنر موسیقی و رنگ موسیقایی فیلمی را که می‌سازد به خوبی می‌شناسد.

■ **آهنگساز فیلم جدایی نادر از سیمین**

پیشنهاد

قصه کوتاهی چند هزار ساله

■ دو فیلم کوتاه «قصه کوتاهی چند هزار ساله» و «گوان تاریخ» به کارگردانی خسرو سینیای چهارشنبه هفته آینده ساعت ۱۸ تا ۲۰ در سینمای آزادی به نمایش عمومی درخواهد آمد. «قصه کوتاهی چند هزار ساله» ۱۷-۱۶ سال قبل درباره فولاد مبار که اصفهان و با مضمون تاثیر اعتقادات زمانه بر هنرهایتهیه شده بود. همچنین «گوان تاریخ» نیز که در مدت زمان ۲۳ دقیقه درباره جواهرات بانک مرکزی ساخته شده اولین نمایش خود را این هفته در سینما آزادی خواهد داشت. این برنامه از هفته پیش آغاز شده‌است و در صورت استقبال مسوولان و مردم قرار است سانس ساعت ۲۰ تا ۲۲ سینما آزادی نیز به نمایش مستندها اختصاص پیدا کند.

جشنواره‌ها

چند حاشیه از جشنواره فیلم کیش

■ جشنواره فیلم کیش در اردیبهشت‌ماه کار خود را آغاز خواهد کرد و حذف فیلم «تیلوفر» یکی از حاشیه‌های قبل از شروع این جشنواره است. برخی فیلم‌های بیست و نهمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر از چهارم تا هفتم اردیبهشت در جزیره کیش به نمایش می‌آید. بر همین اساس فیلم‌های سینمایی «جدایی نادر از سیمین» اصغر فرهادی، «جرم» مسعود کیمیایی، «وورد آقاییان ممنوع» رامبد جوان، «آقایوسف» علی ربیعی، «آزایسر» احمدرضا معدنی و «خراجی‌های ۳» مسعود دهنمکی که فیلم‌های تحسین شده جشنواره فیلم فجر بودند و همگی مورد استقبال بسیاری از مخاطبان سینما قرار گرفته بود، در



بخش خارج از مسابقه جشنواره فیلم کیش حضور دارند. فیلم‌های خارج منتخب شرکت‌کننده در جشنواره کیش عبارتند از: «زندگی کن» بوری بایکوف از روسیه، «پسر بابل» محمدالدراجی از عراق، «قصه‌های پریان» لیانگ مینگ از چین، «عسل» سمیح کاپلان‌اوغلو از ترکیه، «هرز» آراد تیون خاچاتریان از ارمنستان، «بدرود گلساری» آراداک امیر کولسوف از قرقاستان، «جنگ تریاک» صدیق برمک از افغانستان، «جودا اکبر» آشوتوش گواریکر از هندوستان، «خلبان ابوراند» امین مطلقا از اردن و «تیمروز راستین» نویسر سیدوف از تاجیکستان. بزرگداشت علی نصیریان بازیگر نامدار سینما و تلویزیون در جشنواره بین‌المللی فیلم کیش برگزار می‌شود. این برنامه در ایام برگزاری جشنواره از چهارم تا هفتم اردیبهشت‌ماه امسال با حضور هنرمندان، فیلمسازان، سینماگران و مدیران فرهنگی و سینمایی ایران و کشورهای منطقه در جزیره کیش برگزار می‌شود. نصیریان از جمله بازیگران صاحب‌نام و شاخص سینما و تلویزیون است که کارنامه غنی و پربرای در خلق آثار درخشان و موفق در عرصه سینمای بومی و ثبت میراث ارزشمند تمدنی و فرهنگی این سرزمین داشته‌است. در بخش بزرگداشت‌های جشنواره فیلم کیش، بزرگداشت مسعود جعفری جوزانی، کارگردان سینما هم برگزار می‌شود.